

## صلاح الدین صفدی و تقدساتنامه فردوسی

دکتر حمید مظاہری (سروشیار)

به یاد فقید بزرگوار، استاد محمد امین ریاحی

در مجموع نفیس «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی»<sup>۱</sup> سخنان ضیاءالدین بن اثیر (۶۳۸-۵۵۸هـ)، وزیر ادیب و نقاد نکته‌سنج عرب<sup>۲</sup> در باب فردوسی و شاهنامه، سخت نغز و خردمندانه است. این سخنان از کتاب ارجمند و پرآوازه «المثل السائر فی ادب الکاتب و الشعراء»<sup>۳</sup> ابن اثیر است. از آنجاکه نویسنده در این کتاب گاه جانب حرمت را فرو گذاشته و در بیان آراء خویش، در حق جماعتی به طعن و تسخر سخن رانده است، بعضی ادیبان، کتاب وی را خوش نداشتند و در رد و نقض آن به تألیف پرداخته و او را - که به اعتقاد ایشان مردی سخت مغرور و خودشیفته است - فرو شکسته‌اند. از جمله این نکته‌گیران، یکی هم صلاح‌الدین خلیل بن آیبک صفدی (۷۶۴-۶۹۶هـ) است که گرچه نژاد ترکی دارد و از فرزندان امرای ممالیک است، در لغت و ادب تازی و تاریخ رجال اسلام از معاریف عصر خویش به‌شمار است و آثاری ارجمند در این مواضع از او به یادگار مانده است.<sup>۴</sup> ردیه صفدی بر کتاب ابن اثیر، «نصرة التأثر علی المثل السائر»<sup>۵</sup> نام دارد و شیوه وی در این نوشته، چنین است که نخست عبارتی از ابن اثیر را - بلند یا کوتاه - که با کلمه «قال» شروع می‌شود، نقل می‌کند و سپس با شرحی از خویش که با «اقول» آغاز می‌گردد، به رد و نقض آن می‌پردازد.

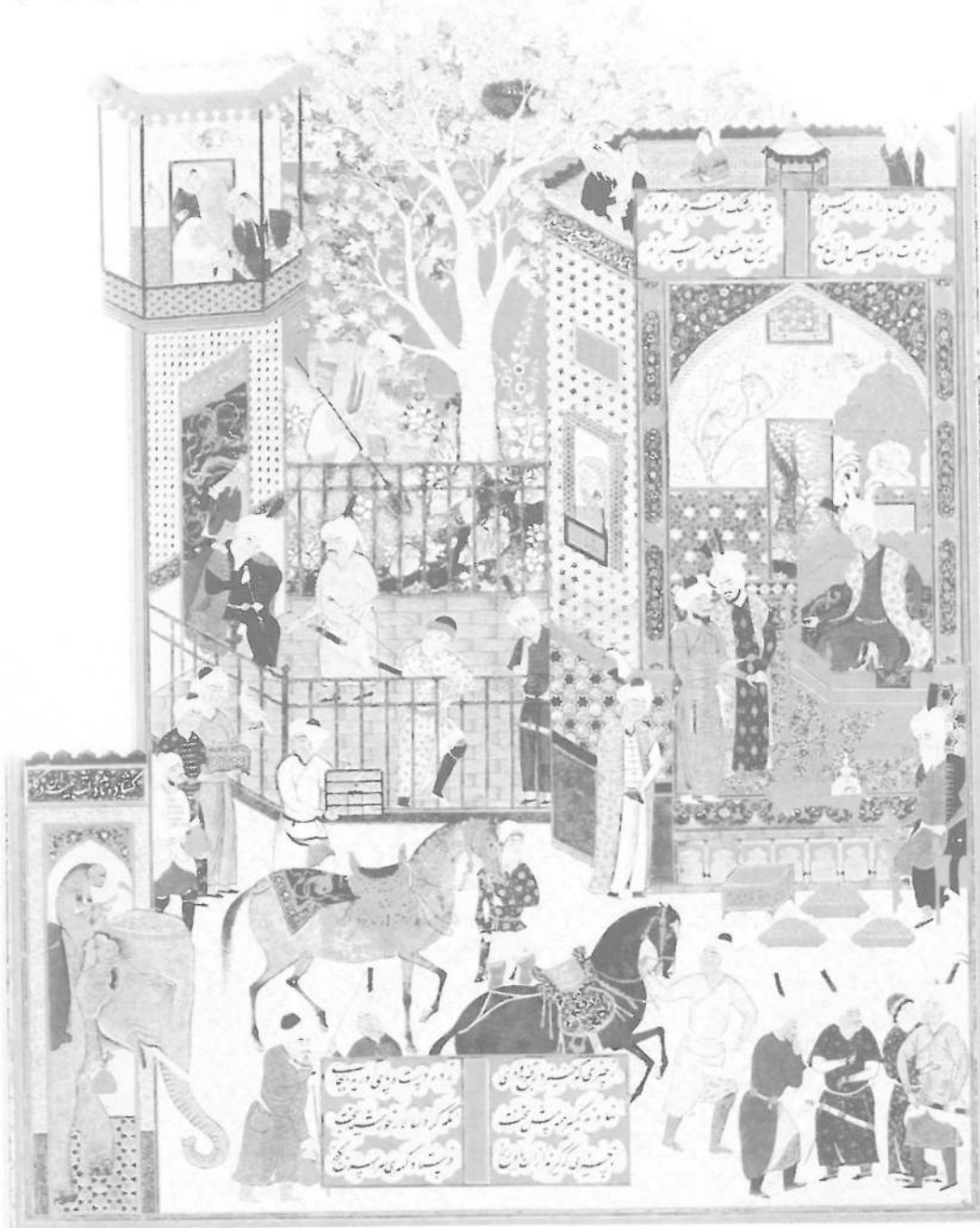
رای ابن اثیر در باب شاهنامه فردوسی نیز از جمله اجزایی است که در کتاب صفدی نقل و نقد گردیده است. این سخنان اگرچند بعضی ناستوار و آلوده تعصب تازیگری است، ولیک از آنجاکه به‌رحال درباره فردوسی و شاهنامه است (و هرچه در این باب در آثار قدما یافته شود، مغتنم است، خاصه که صاحب سخن مردی آزاده باشد). به نقل ترجمه آن در این اوراق می‌پردازیم. اما پیش از ترجمه سخنان صفدی، کلام ابن اثیر را از کتاب «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی» نقل می‌نماییم تا موارد نقد و اعتراض وی پیش چشم خواننده باشد:

«... این اثیر گوید: شاعر هرگاه بخواهد امور بی‌شماری را که معانی پراکنده‌ای دارند، در شعر خود بیاورد، نیازمند آن باشد که سخن خویش را دراز دامن کند و دویست یا سیصد بیت یا بیشتر از این‌ها بسراید، بی‌گمان در همه آن ابیات نیک‌آور و موفق نخواهد بود و حتی در بیشتر آنها نیز، چرا که توفیق او در اندکی از آن ابیات است و بیشتر آن ابیات پست و ناپسند خواهد بود. اما کار نویسنده بدین‌گونه نیست؛ چراکه او در یک نامه چندان که به ده ورق از کاغذها برسد و حتی بیشتر از این‌ها نویسد، به‌حدی که مشتمل بر سیصد یا چهارصد و پانصد باشد و در همه این نوشته‌ها موفق و خوش‌سخن خواهد بود و این امری است که هیچ خلاقی در آن نیست؛ چراکه ما آن را خود دیده‌ایم و شنیده‌ایم و گفته‌ایم و از این روی است که من

یحیی

«من [صَفَدی] گویم: این اثر - که خدای بر وی رحمت کند- کتاب خویش را بدین نکته که در آن به شعوبیان میل نموده، ختم کرده است<sup>۷</sup> و چون سخن نه معمرین مثنی گفته است و نه سهل بن هارون و نه ابن غریبه در رساله خویش؛ و در میان تازی‌زبانان هم که کتب مفضل را به نظم کرده باشند، یافته می‌شوند و اگر این اثر فردوسی را یاد کرد، من برای او جماعتی همانند فردوسی را برمی‌شمارم. از آن جماعت است آن که «تاریخ مسعودی» را در غایت نیکویی به نظم آورد و دیگر کسی است که کتاب «کلیله و دمنه» را در ده هزار بیت نظم نمود. نیز ابان لاحتی همین کتاب را منظوم کرد و شیخ امام حافظ، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد ذهبی مرا خبر داد که: مکی بن ابی محمد بن محمد بن ابیہ دمشقی، معروف به ابن دجاجیه، کتاب «مهذب» را در قالب قصیده با

دریافتیم که ایرانیان در این نکته بر عرب ترجیح دارند؛ چراکه شاعر ایشان کتابی را از آغاز تا پایان به شعر تصنیف می‌کند و این کتاب گزارش داستان‌ها و حالات است و با این همه در زبان ملی ایشان در نهایت فصاحت و بلاغت است، همچنان که فردوسی در سرودن کتاب معروف شاهنامه این کار را کرده است و این کتاب شصت‌هزار بیت شعر است، شامل تاریخ ایرانیان و این کتاب قرآن این ملت است و همه فصیحان ایران هم‌رای و هم‌عقیده‌اند که در زبان ایشان کتابی فصیح‌تر از شاهنامه نیست و چنین چیزی در زبان عرب یافت نمی‌شود، با همه گستردگی که این زبان دارد و با همه شاخه‌هایی که در هنرها و هدف‌های آن هست و با این که زبان فارسی نسبت به عربی همچون قطره‌ای است در برابر دریا»<sup>۸</sup>



یکپ



●●● تمثیل  
 صدقی تمثیلی  
 دلپذیر است،  
 اما حکم وی که  
 «جید» شعر پارسی  
 را نمی توان برابر  
 «جید» شعر تازی  
 نهاد، حرفی از  
 سر سوداست:  
 وی معاصر حافظ  
 است و اگر فارسی  
 می دانست و در  
 آثار شاعرانی چون  
 فرخی و ناصر خسرو  
 و سنایی و انوری  
 و خاقانی و نظامی  
 و عطار و مولانا و  
 سعدی و... غور  
 می کرد، شاید  
 سنجیده تر سخن  
 می گفت ●●●

تازی مهارت یافته و در اتقان آن کوشیده‌اند؟ و کسی در زبانی از زبانها، از شناخت اشتقاق اکبر و اصغر و ابنیه و تصرف در اسم و فعل ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل و مفعول به مرتبتی رسد که ابوعلی زمخشری و جز این دو رسیدند و چونان ملکه‌ای او را بحاصل گردد، وی را آن اهلیت هست که در هر زبان که نظر کند، آن را بشناسد و قواعد آن را استخراج نماید و اصول آن را تتبع کند و بر غرایب احکام و محاسن قواعد آن محیط گردد و این به سبب اختلاط بعض دانش‌ها به بعض دیگر و اجتماع آن‌ها در غایتی است که موجب وضع آن دانش‌ها بوده است و زبان را جز حکیمی ننهاده است.

اما قول او [ابن اثیر] که: «شاهنامه شصت هزار بیت است، همه در غایت حسن از حیث فصاحت و بلاغت و در آن چیزی نیست که بتوان بر آن عیب نهاد»؛ این در هیچ زبانی در توان آدمی نیست.<sup>۱۱</sup>

ما را این سخن پذیرفته که شاهنامه در پارسی چنان باشد که نتوان بر آن نکته گرفت؛ اما کجا می توان «جید»<sup>۱۲</sup> شعر پارسی را در طبقه «جودت» سخن تازی نهاد؟ چونان که وقتی گویی: «ماه از اختران پرفروغ تر است» و «مهر از اختران پرفروغ تر است»، اگرچند مهر و ماه، هر دو در فضیلت بر اختران مشترکند، ولیک این هر دو در نفس خویش با هم برابر نیستند.<sup>۱۳</sup> پس آیا «جید» شعر پارسی همانند «جید» شعر تازی است تا این اثر تواند گفت: همه شاهنامه جید است و بی عیب؟ فی‌المثل در پارسی، سخن جیدی چونان سخن امرؤالقیس در وصف اسپ، یا نابغه در پوزش و زهیر در ستایش و اعشی در توصیف یاده هست؟ یا جیدی همچو جید جریر و فرزندق و اخطل و بشار بُرد و مسلم و لید و ایونواس و دیک‌الحق و حسین ضحاک و منتبئی و ابوتمام و بحرئی و ابن رومی و ابن معتز و جز آنان، شاعرانی دیگر که قطره‌های شعر پارسی غرقه دریا‌های شعر آنان است، می توان یافت؟

«جید» در شعر اندک است، زیرا بلغا و علمای ادب، «جید عالی»<sup>۱۴</sup> را که در غایت فصاحت و بلاغت باشد، به قوت فکر و صحت انتقاد خویش برگزیدند و آن را نمونه و مثالی درخور تتبع نهادند و این «جید» در طبقه‌ی عالی بود، لاجرم شعر «ساقط» نزد ائمه بلاغت بیش از عالی است؛ والا به حقیقت، آنچه را ارباب بلاغت در عداد اشعار «ساقط» می‌آورند، نزد دیگران «جید» بی‌عیب است، مگر آنچه سخت «ساقط» باشد. این نکته سبب قلت شعر «جید» است.

و کجا در شعر پارسی، آنچه در شعر تازی است از مجاز و استعاره و کنایه و تشبیه و توریه و استخدام و جناس (با اختلاف هرنوع از این انواع و تشعب اقسام) تا... جز آن از انواع بدیع به صدگونه می‌رسد، می‌توان یافت؟ هیاهات که تفاوت میان شعر تازی و پارسی نه چندان است که بتوان بیان کرد... و در این باب این خلف را سخنی از سر انصاف است، آنجا که گوید: عرب را بیت و دیوان است و عجم را کاخ و ایوان.

حرف روی «راء» نظم نمود و آن را «البديعة فی احکام الشریعة» نام کرد (در پایان سخن ذهبی) و «مهدب» در چهار مجلد است و یکی از مغربیان، سرور ما، پیامبر خدای، - که درود خداوند بر او باد- را در قصیده‌ای که شمار بیت‌های آن، هیزده هزار است، ستوده است و ابن هبّاریه کتاب «الصادح و الباغم» را در دو هزار بیت به نظم کشیده است که هر بیتی از آن، کاخی بلند است و نکته‌ها در آن است که در نیکویی بر آن مزیدی نیست. این کتاب، مشتمل بر حکایات و نوادر و امثال و حکم است و همه در غایت فصاحت و بلاغت و در آن «اگر» و «کاشکی» را راه نیست.<sup>۱۵</sup> اما کسانی که منظومه‌های هزار بیتی و کمتر از آن سروده‌اند، فراوانند، چندان که نمی‌توان آنان را شمار کرد. از آن جمله است، «الساطبیه» در معرفت قرائت‌های هفتگانه قرآن و اختلاف آن و رموزی که ظاهر آن غزل است و باطن آن علم. این منظومه کتابی است مشهور که جادوی آن خردها را افسون کرده است، تا آنجا که گوینده‌ای در باب آن گفته است:

به چاشنگاه، زعینی عروس بکر خویش را بر ما به جلوه آورد و چه شگفت به جلوه آورد. اگر «مبتکر»ی جز او بدان می‌پرداخت، قافیه‌ها همه می‌گفتند: نه!

اما از حوزه‌های نحو و عروض و فقه، چونان منظومه «وجیز» و «حنیفه» و مانند آن در پزشکی و جز آن از علوم، سخت فراوان است، تا آنجا که وصف آن نتوان کرد. و ما جز این نشنیده‌ایم که هرکس از ایرانیان به زبان تازی پرداخته، این زبان را بر زبان خویش ترجیح ننهاده است. برهان این دعوی، آن که ابوعلی فارسی و بُندار و ابوحاتم و زمخشری و جز اینان چون به عربیت پرداختند و شیرینی آن را چشیدند، بدان شیفته شدند<sup>۱۶</sup> و شبان و روزان خویش را در تحصیل آن فنا نمودند و عمر را در تألیف و تدوین و تتبع محاسن و قواعد قیاسات و غرائب فنون آن خرج کردند و مستحیل می‌نمایند که این قوم اجتهادی چونین در عربیت به کار دارند و عمر بی‌بدیل را در چیزی فروتر از همانند خویش فنا کنند، حال آن که سزاست که آنان و هر خردمندی به نیکوتر و فصیح‌تر و بلیغ‌تر و استوارتر بپردازند و اگر این قوم دانسته بودند که زبان پارسی را برتری است به تازی، جز به اندازه شناسایی نمی‌پرداختند و به زبان خویش بازمی‌گشتند.

و در کتاب «کلم الثوابغ» زمخشری آمده است که «فرقک بین الرطب و العجم فرق بین العرب و العجم»، نیز از آن کتاب است: «العرب نبع صلب المعاجم و العرب مثل للاعاجم». بنگر به زمخشری که چسان عرب را «رطب و عجم» را «عجم» گفته است و «عجم» - به حرکت جیم - به معنی «هسته» است و نیز چگونه عرب را مانند درخت «بشجیر» خوانده که درختی است سخت که از آن کمان کنند و عجم را به درخت «پده» مانند کرده و آن درختی سست و ناتوان است. و اگر گویی که تازی‌دانان ایرانی، به زبان پارسی، چنانکه باید دانا نبوده‌اند، گویم: آیا نه چنان است که آنان نخست زبان پارسی را شناخته و سپس در



## پی نوشت

۱. این کتاب فراز آورده فقید بزرگوار، استاد محمد امین ریاحی است که نخستین بار به سال ۱۳۷۲ آن را «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی منتشر نمود.
۲. در کتاب «معجم المؤلفین» (طبع دارالاحیاء التراث العربی، بیروت: ۹۸/۱۳) تألیف عمر رضا کتّال، شرحی موجز درباب احوال وی و منابع مهم تحقیق در زندگی و آثار او آمده است. ضیاءالدین، برادر کهن مبارک بن اثیر (۶۰۶-۵۴۴هـ) مؤلف «النهاية فی غریب الحدیث» و علی بن اثیر (۶۳۰-۵۵۵هـ) صاحب «الکامل فی التاریخ» است.
۳. طبع پاکیزه کتاب «المثل السائر» به سال ۱۹۵۹ در مصر به انجام رسیده است. مصتخان این طبع دکتر احمد حوفی و دکتر بدوی طَبَّانَه‌اند. نقد و تحلیل آراء بلاغی ابن اثیر را جز در مقدمه این طبع، می‌توان در کتاب «البلاغة، تطوّر و تاریخ» تألیف دکتر شوقی ضیف (طبع دارالمعارف بمصر، الطبعة الثانية: ۳۳۵-۳۱۴) مطالعه نمود.
۴. اطلاع از مجمل احوال و منابع تحقیق در باب زندگانی او را، رک: معجم المؤلفین: ۱۱۴/۴

۵. در مقدمه کتاب «نصرة الثائر علی المثل السائر»، تألیف صفدی، تحقیق محمد سلطانی، (طبع مجمع اللغة العربية بدمشق، ۱۹۷۱) محقق نام مؤلفانی را که در ردّ یا تأیید آراء و نظرات ابن اثیر کتاب نوشته‌اند، آورده است. از مشهورترین این کسان، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله، معروف به ابن ابی الحدید که در ردّ ابن اثیر است، «الفلك الدائر علی المثل السائر» نام دارد. این کتاب در پایان کتاب المثل السائر، طبع مصر آمده است. رک: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی: ۲۰۹. سخنان ابن اثیر را استاد ارجمند، دکتر شفیع کدکنی ترجمه فرموده‌اند، ترجمه ایشان، نخست در جزوه «انتقاد کتاب» (دی و بهمن ۱۳۷۴: ۲۲) و پس از آن در مجله «راهنمای کتاب»، (مرداد-شهریور ۱۳۸۴: ۲۸۰) به طبع آمده است. اصل سخنان ابن اثیر را در صفحه یازدهم قسم رابع المثل السائر، طبع حوفی و طبّانَه می‌توان دید.

۷. در هیچ یک از منابع احوال ابن اثیر (=ضیاء الدین) به هواداری وی از شعوبیان اشاره نشده است. او ادیب و نقّادی نکته‌سنج و تیزبین بوده و در آنچه به باب شاهنامه گفته است، قصد جانبداری از ایرانیان را نداشته است، بلکه از سر هوشمندی و ژرف‌نگری به درک دقیق‌های نائل آمده است که دیگران بدان نرسیده بودند و آن دقیقه که صفدی و امثال وی یا آن را در نیافته یا ایشان را خوش نیفتاده است، این است که زبان تازی با آن مایه گستردگی و وسعت و آن همه کتاب که درباره صرف و نحو و لغت و بلاغت آن نگاشته‌اند و با آن که زبان وحی است، مستعد آن نبوده است که در آن منظومه‌های بلند عالی سروده شود و زبان پارسی با آنکه نه دستوری مدوّن داشته و نه در ضبط واژه‌ها و آئین بلاغت آن کاری تمام و استوار انجام شده باشد، این استعداد را به کمال داشته است. ظاهراً صفدی فارسی نمی‌دانسته است، چه اگر می‌دانست و شاهنامه را می‌شناخت هیچگاه منظومه‌های خشک و نامختل در زمینه لغت و صرف و نحو و قرأت را در قبال شاهنامه مطرح نمی‌نمود. به نظم آوردن کتابهای علمی در پارسی نیز پیشینه‌های قدیم دارد. نمونه مشهور از این لون آثار که هیچ‌کس آن را شعر بمعنای شعر نشناخته است، نصاب الصبیان ابونصر فراهی است:

- چنین گوید ابونصر فراهی  
کتاب من بخوان گر علم خواهی  
در سالهای نه‌چندان دور هم، شنیدایی گلستان سعدی را منظوم کرد و در سالهای نزدیک‌تر جوانی دلیر قرآن مجید را به سلک نظم درآورد.
۸. در آن «گر» و «کاشکی» راه نیست، یعنی نمی‌توان بر آن هیچ عیب گرفت. اصل متن چنین است: «لیس فیها لو و لا لیت.»
  ۹. آنچه در متن آمده ترجمه این دو بیت است  
جَلَّ الرَّعْنِی عَلَیْنَا ضَحِی  
عروشه البکر و یا ما جلا  
لَوْ رَاقَهَا مَبْتَكِرٌ غَیْرَهُ  
قالت قوافیها له کلک: لا



پی

«مبتکر» در لغت تازی، بجز معنی مشهور، نیز به معنای مردی است که از دختری برده دوشیزگی برمی‌گیرد (رک: زمخشری، اساس البلاغة، ذیل «بکر») و شاعر در استعمال این واژه در این بیت، بدین معنی نظر داشته است.

۱۰. شیفتگی ایرانیان به زبان تازیان -چنانکه صفدی پنداشته است- نه از آن روی بوده است که آنان این زبان را برتر از زبان خویش یافته‌اند. مجاهدات بی‌مانند این قوم در تحقیق و ترویج زبان آن طایفه، پس از پذیرش آئین مسلمانی جز بخاطر خدمت به قرآن در آن لسان نبوده است. آری به قول حسان عجم، خاقانی: اگر که کعبه بُد در عرب چه کار مرا؟

۱۱. سخن صفدی که: «در هیچ زبانی در توان آدمی نیست که شصت هزار کلمه نه، بل شش هزار کلمه تواند گفت در غایت فصاحت در لفظ و بلاغت در معنی»، قولی است درست و البته شاهنامه‌شناسان محقق نیز چنین ادعایی نموده‌اند که همه ابیات این حماسه عظیم در اوج بلاغت و فصاحت است. استاد شادروان، فروزانفر در کتاب ارجمند سخن و سخنوران (چاپ دوم: ۵۱) در نقد شاهنامه فرموده است: «... به‌طور قطع یک ربع آن به حدی عالی است که ماندنش نتوان گفت و ربعی از ابیات خوب و دو قسمت دیگر متوسط» البته باید دانست که استاد فقید «این داوری را در جوانی کرده و در آن تاریخ هیچ [سخن] پالتمسه معتبر انتقادی از شاهنامه به چاپ نرسیده بوده و احتمالاً مبنای بررسی او مثلاً چاپ ماکان یا چاپ‌های مغلوپی از روی آن بوده که اشعار الحاقی زیاد دارند... بنابراین به نظر من استنباط فروزانفر در برآورد اشعار متوسط -اگر الحاقی کاتبان نباشد- مربوط به همان جاهایی است که شاعر به ملاحظه پای‌بندی به امانت، در نقل منابع به نظم درآورده... و در سرودن آنها اظهار ملال و ناگزیری کرده است.» (فردوسی، محمد امین ریاحی، طرح نو: ۳۲۶).

۱۲. «جید» را در فارسی «نیکو» معنی کرده‌اند، ولی از آنجا که در این مقام، منظور صفدی از این واژه معنایی فراتر از «نیکو» است، در ترجمه همان اصل (=جید) را نگاه داشتیم.

۱۳. تمثیل صفدی تمثیلی دلپذیر است، اما حکم وی که «جید» شعر پارسی را نمی‌توان برابر «جید» شعر تازی نهاد، حرفی از سر سوداست: وی معاصر حافظ است و اگر فارسی می‌دانست و در آثار شاعرانی چون فرّخی و ناصرخسرو و سنایی و انوری و خاقانی و نظامی و عطار و مولانا و سعدی و... غور می‌کرد، شاید سنجیده‌تر سخن می‌گفت، شاید در این مقام بی‌مناسبت نباشد که به نقل نظر یکی دیگر از ادیبان بلندپایه ادب عرب در باب شاهنامه نیز بپردازیم. آن ادیب نام‌آور که خلاف صفدی زبان فارسی را هم نیکو آموخته بوده و تعصب او را هم نداشته است، عبدالقادر بغدادی (۱۰۳۰-۱۰۹۳) است. بغدادی که آثار عربی‌اش از مراجع معتبر ادبای آن زبان است، به سال ۱۰۶۷ کتابی با نام «لغت شاهنامه» به ترکی تألیف نمود که آن نیز در نوع خویش از نفائس آثار است. شادروان علامه قزوینی در معرفی این لغت و مؤلف آن فرموده است: «... کتاب مزبور از مشاهیر کتب و بسیار معتبر و مؤلف آن از اجلة علما و فضلاء در جة اول اسلام بوده است و اقوال او بکلی حجت است.» (لغت شاهنامه، عبدالقادر بغدادی، ترجمه توفیق هـ سبحانی-علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، مقدمه، ص پانزده)، بغدادی در سراغ کتاب خود، شاهنامه را «مقبول طبع مشکل‌پسندان جهان» شمرده و در توصیف آن بدین بیت استشهد نموده است:

به از این، کس نکفت و نتوان گفت

دَرّ چنین، کس نسفت و نتوان سفت (لغت شاهنامه: ۱)

۱۴. مراد نویسنده از «جید عالی» ظاهراً همان کلام است که لونگینوس (Longinus) نقاد یونانی آن را «نمط عالی» یا «والا» خوانده است. در این باره رک: دکتر عبدالحسین زرّین کوب، «رسالة لونگینوس» مجله یغما (سال هفتم، شماره ششم، شهریور ۱۳۳۳): صص ۷۸-۷۴.

«فردوسی بهترین نمونه یک فرد خوب ایرانی است، فردوسی تمام اوصاف و خصائل یک مرد بزرگ را داراست: شرافت نفس، مناعت طبع، علوّ همت، رحم و شفقت از مزایای اخلاقی اوست. از مصائب و بدبختی‌های دوست و دشمن هر دو متأثر می‌شود.

فردوسی عزت نفس و عواطف عالی داشته، شیعه بوده و نسبت به معتقدین سایر مذاهب تساهل داشته است. فردوسی فوق العاده میهن پرست بوده ولی خودپسند یا دشمن بیگانگان نبوده است»  
«فردوسی به وسیله شاهنامه تاریخ قدیم ایران را احیاء کرده و موجب شده است که برای نسل‌های بعد باقی بماند، روح ایران باستان را که ممکن بود حوادث ایام محو و نابود سازد برای آیندگان محفوظ داشته است.»

(عیسی صدیق - چهل گفتار)